

داستانی از زندگی در عصر فناوری

یک ربات عاشق

آرمین کاظمی
نویسنده

شاید از معدود کسانی که داستانی با درون‌مایه فناوری جدید نوشته است آرمین کاظمی باشد. داستان ربات عاشق داستانی است در حوزه متاورس که درباره کوله‌گردی به نام مارکو است. او در سفری به شهری پیشرفته با مؤسسه‌ای آشنا می‌شود که سفرهای مجازی برگزار می‌کند. مارکو برای تجربه «شبیه‌سازی یک سفر» لباس مخصوص می‌پوشد و با سلول شبیه‌ساز به دنیای مجازی وارد می‌شود. جذابیت‌های بی‌انتهای دنیای مجازی و سفرهای شبیه‌سازی باعث می‌شود مارکو برای ماه‌ها در سلول شبیه‌ساز زندگی کند. سلول شبیه‌ساز همانند چراغ جادو، تمام آرزوهای مارکو را برآورده می‌سازد. او از همین سلول شبیه‌ساز به تمام جاهای زیبای دنیا سفر می‌کند، به گذشته می‌رود، برای راه‌اندازی کسب‌وکار آموزش می‌بیند، عاشق می‌شود، ازدواج می‌کند، بچه‌دار می‌شود و در نهایت سفر شبیه‌سازی‌شده به مرگ را تجربه می‌کند. بخشی از این داستان را در اینجا می‌خوانیم.

مریم همین‌که از سلول شش‌متری شبیه‌سازش بیرون آمد، چند مرتبه با خودش تکرار کرد: «خدایا باورم نمی‌شه. وای خدا ... باورم نمی‌شه» و این جمله چندین و چند مرتبه دیگر از ذهنش گذشت. او چیزی را که تجربه کرده بود باور نمی‌کرد. او به این فکر می‌کرد که باید فرقی میان واقعیت و واقعیت شبیه‌سازی شده وجود داشته باشد. او فراموش کرده بود که تمام سفرش شبیه‌سازی شده و او در تمام مدت این سفر در یک اتاق شش‌متری بوده است. او با خودش فکر می‌کرد: «بوی خاک نم خورده هنوز توی دماغمه، می‌تونستم دستم رو روی آجرها بکشم و زبری روی آجر و فرورفتگی درز بندکشی بین آجرها را روی پوست انگشتم حس کنم. هرکدوم از آدم‌هایی که اونجا بودن یه بویی داشتن. من می‌تونستم عطری روکه تک‌تک اون‌ها به بدن‌شون زدن، حس کنم. حتی می‌فهمیدم کدوماشون به خودشون عطر نزدن. نسیمی که به صورتم می‌خورد، واقعی‌تر از واقعی بود. آفتابی که روی پوستم می‌تابید، لپ‌هام رو گل انداخته بود»

شور و شعفی که این سفر شبیه‌سازی‌شده در او ایجاد کرده بود، باعث شد بدون لحظه‌ای تردید، قرارداد همکاری با شرکت لوگان را امضا کند و او از همین حالا راهنمای یکی از تورهای گردشگری شبیه‌سازی‌شده لوگان شده بود

مریم معتقد بود که تاریخ و آثار باستانی هر شهری این حق را دارد که با دقت و وسواس بیشتری به مردم معرفی شود تا مردم کمی از آنچه را بر آنها گذشته بدانند و گشت‌وگذار آنها در مکان‌های تاریخی معنی بیشتری داشته باشد. شاید این اعتقاد از درسی که مریم خوانده بود، می‌آمد. او فارغ‌التحصیل رشته جامعه‌شناسی بود و بیشتر از یک دانشجوی معمولی، رشته تحصیلی‌اش را دوست داشت. او هروقت که غرق در شکوه و عظمت یک بنای تاریخی، به‌وقت تماشا می‌شد، از خودش می‌پرسید که اجداد خیلی دور ما چطور بدون دانش امروز مهندسی و ابزار و ادوات پیشرفته ساختمان‌سازی و راه‌سازی موفق به ساخت چنین بناهای باعظمتی شده‌اند؟ بعد به خودش این‌طور جواب می‌داد که اجداد خیلی دور ما از خصوصیات و قدرتی برتر و بیشتر از انسان‌های هم‌نسل او برخوردار بوده‌اند و این پاسخ همیشگی برای او تبدیل به یک اعتقاد درونی شده بود.

او چند روز قبل به‌واسطه یک آگهی همکاری، به شرکت شبیه‌سازی لوگان آمده بود. آنها به راهنمای تور گردشگری برای سفرهای شبیه‌سازی‌شده احتیاج داشتند و مریم علاقه زیادی به این شغل داشت. فقط آن کلمه شبیه‌سازی‌شده برای او ایجاد سؤال کرده بود. کار اصلی شرکت لوگان پیاده‌سازی سفرهای شبیه‌سازی‌شده بود.

مریم در سطح شهر، در روزنامه‌ها، در فضای مجازی و در رسانه‌ها بارها و بارها به تبلیغات شرکت لوگان برخورده و هر دو شعار اصلی این شرکت در این تبلیغات کنجکاوی مریم را برانگیخته بود؛ شعار اول این بود که «ما فاصله‌ها را حذف می‌کنیم.» و شعار دوم هم «ما هر آرزویی را برآورده می‌کنیم» بود. زیر «هر آرزویی» در تمام تبلیغات یک خط پهن قرمز کشیده بودند.

سلول شبیه‌سازی شرکت لوگان در نظر اول برای مریم به یک سالن کوچک و نقلی سینمای چندبعدی شبیه بود. با این تفاوت که تمام محرک‌های حواس انسان خیلی مفصل‌تر از آنچه حتی در مجهزترین سالن سینمای چندبعدی دیده بود، در همان سلول جمع و جور تدارک دیده شده بود. مریم کارکرد بعضی از این ابزار و ادوات را نمی‌دانست؛ نوار نقاله‌ای که به هر طرف حرکت می‌کرد و سنسورهایی که باد و نسیم را با هر کیفیتی که می‌شد بازسازی می‌کرد و بوی هر محیطی را با توجه به مختصات بوی اصلی به مشام می‌رساند. لباسی شبیه لباس غواصی که به ویبراتور و حسگرهایی مجهز بود که تمامی اندام انسان، حتی اندام خصوصی را پوشش می‌داد تا هر حسی را برای او شبیه‌سازی کند.

سلول شبیه‌ساز در خود وان آبی به طول دو متر و عرض صد و هفتاد سانتی‌متر داشت که با معلق نگه‌داشتن فرد در آن، حس شنا در آب استخر و حتی دریا را شبیه‌سازی می‌کرد.

یک صندلی شبیه صندلی ماساژ توی اتاق بود که تخت می‌شد و فرد را در فضا معلق نگه می‌داشت.

از نظر مریم هیچ محرکی برای ایجاد یک شبیه‌سازی دقیق از چشم شرکت لوگان دور نمانده بود و آنها در تجهیز این سلول شبیه‌ساز فکر همه چیز را کرده بودند.

شرکت لوگان حتی در عمیق‌ترین قسمت اقیانوس‌ها، در دل آثار باستانی و در تاریک‌ترین و ناشناخته‌ترین قسمت جنگل‌ها و هرجای دیگری که می‌شد و نمی‌شد فکرش را کرد، دوربین و سنسورهایی گذاشته بود که به‌واسطه آنها دقیقا آنچه را که در همان لحظه در آن نقطه اتفاق می‌افتد، به‌صورت آنلاین و با همان کیفیت برای حواس پنج‌گانه مسافر در سلول شبیه‌سازی‌اش، شبیه‌سازی کند.

با وجود همه این امکانات مریم برای یک‌لحظه دودل شد که آیا این امکاناتی که شرکت لوگان تدارک دیده، برای شبیه‌سازی هر آرزویی کفایت می‌کند؟ مریم وقتی به «هر آرزویی» فکر می‌کرد، یک خط پهن قرمز در نظرش نقش بست. این سلول با همه امکاناتش به کسی این اجازه را می‌داد که روی ابرها بخوابد؟ امکان سفر به فضا از همین اتاق کوچک شبیه‌سازی وجود داشت؟ سفر به فضا یکی از قدیمی‌ترین آرزوهای مریم بود. او تقریبا از کودکی آرزوی سفر به فضا را داشت.

طبق قراردادی که میان مریم و شرکت لوگان بسته شده بود، قرار بر این بود که مریم برای هر پنج سفری که لیدری می‌کرد، علاوه بر دریافت حقوق و مزایایش، یک سفر شبیه‌سازی‌شده را به‌عنوان هدیه از سمت شرکت دریافت کند.

بعدازاین قرارداد او هر روز با شور و شوقی بیشتر از روز قبل، به سلول شبیه‌سازش می‌رفت و توریست‌ها را با تاریخچه محلی که برای تماشای آن سفر کرده بودند، آشنا می‌کرد.

در همان روزهای اول کاری مریم، شرکت لوگان تبلیغات خود را برای برگزاری آنلاین بزرگ‌ترین فستیوال موزیک الکترونیک جهان شروع کرده بود. آنها با برگزارکنندگان فستیوال حقیقی توافق کرده بودند تا دوربین‌ها و سنسورهای خودشان را برای شبیه‌سازی در محل برگزاری قرار دهند تا کاربران لوگان هم بتوانند درست به‌اندازه بازدیدکنندگان حقیقی فستیوال جهانی موزیک از این رویداد لذت ببرند.

اولین هدیه شرکت لوگان به مریم، بلیت سفر شبیه‌سازی‌شده به فستیوال جهانی موزیک الکترونیک بود. او وقتی بلیت را گرفت، خیلی خوشحال شد و بعد از چند ثانیه این خوشحالی جایش را به همان اندوه همیشگی داد که مریم همیشه آن را با سفرکردن کنترل می‌کرد. اندوهی که گاهی در همان سفرها قوت می‌گرفت و به مریم اجازه نمی‌داد تمام‌وکمال از سفرش لذت ببرد. همه این اندوه یک سؤال بود؛ با چه کسی به این سفر برم؟ و یک جواب؛ مثل همیشه تنها.

زندگی در دنیای مجازی



در روزهایی زندگی می‌کنیم که شاهد یک نوع شکست دنیای واقعی در مقابل دنیای مجازی هستیم. دنیای مجازی با حسادت تمام به دنیای واقعی، انسان‌ها را به زیستن و صرف زمان در خود مجذوب کرده است. امروزه اکثر ما در تلاشیم تا در دنیای مجازی جایگاهی بیابیم. از کودکان تازه متولد شده که از ابتدای زندگی‌شان وارد شبکه‌های اجتماعی می‌شوند و با بامزه بازی‌هایشان مخاطب جلب می‌کنند تا بقالی سر کوچه‌مان که دست به دامان این و آن شده تا فروشگاه مجازی بزند. این داستان به نوعی جذابیت دنیای مجازی و غرق شدن انسان مدرن در آن را روایت می‌کند.

سند کمپانی برگ سبز و کارت خودرو نیسان زامیاد ۲۴۰۰ به رنگ آبی مدل ۱۳۹۰ شماره موتور 591680 شماره شاسی NAZPL140TB0297254 شماره پلاک ۷۸۶ ه ۱۵ ایران ۷۴ به‌نام مینا نوروزی بلسی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سندکمپانی و برگ سبز پراید 131 مدل 1390 به رنگ نوک مدادی متالیک شماره پلاک ۴۹۱ص۴۲ ایران ۲۴ شماره شاسی S3412290856562 شماره موتور 3968932 به‌نام یوسف طهماسبی شاه منصوری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

ریز نمرات و دانشنامه فارغ التحصیلی اینجانب فریبا تارویردی‌زاده فرزند عین علی به شماره شناسنامه ۲۵۵۶ صادره از تهران در مقطع کارشناسی رشته پرستاری صادره از دانشگاه علوم‌پزشکی شهید باهنر شاهرود مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه علوم پزشکی شاهرود واحد دانشکده پرستاری و مامایی به نشانی: شاهرود، میدان هفت تیر، دانشگاه علوم پزشکی شاهرود ارسال نماید.

سند برگ سبز خودرو پژو پارس، مدل ۹۳ رنگ سفید شماره موتور 124K0453212 شماره شاسی NAAN01CA8EH135878 به‌نام پویا بافکر مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.